

SID



سرویس های ویژه



سرویس ترجمه تخصصی



کارگاه های آموزشی



بلاگ مرکز اطلاعات علمی



سامانه ویراستاری STES



فیلم های آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی



مقاله نویسی علوم انسانی



اصول تنظیم قراردادها



آموزش مهارت های کاربردی در تدوین و چاپ مقاله

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان
دوره جدید، سال دوم، شماره ۴، تابستان ۱۳۹۰

نگاه شاعرانه رودکی و ابونواس به خمریات*

دکتر محمدرضا نجاریان
استادیار دانشگاه یزد
دکتر محمد کاظم کهدویی
دانشیار دانشگاه یزد

چکیده

شاهکار رودکی در خمریات قصیده معروف «مادر می» است که یاد ابونواس شاعر عرب را در ذهن زنده می کند؛ اما ابونواس بعد از توصیف انواع گوناگون خمر، عصاره آن، خمره ها، قدام آن، حباب ها، طعم، رنگ، صفا و بوی آن به وصف شاربین می پردازد. رودکی در بیان آداب شراب و نوع نگاه به شاربان با ابونواس یکسان نیست؛ بلکه در موضوع توالد خمر و ساخت آن و در بسیاری از تفصیلات معانی شباهت میان آنها وجود دارد؛ به عنوان مثال، در اصالت باده ابونواس آن را دختر روزگار می نامد که با وجود زمان به وجود آمده و زمان پدر اوست و در آغاز خلقت خلق شده است. او قدام خمر را به عهد آدم و نوح بر می گرداند و گاه به عهد عاد و ثمود. باده او زمان ذی القرنین و موسی را درک کرده است؛ اما از دیدگاه رودکی می ای سالخورده است که پنجاه جامه را کهن کرده باشد. در این مقاله بر آنیم تا پس از ارائه سیر اجمالی خمیره سرایی و وصف خمر، با توجه به صور خیال، به خصوص تشبیه، به مقایسه مضامینی همچون: قوت تأثیر خمر، لطافت باده، تابندگی و نور، حباب های باده، ساقی، جام، مجلس باده، ادب منادمه و... در دیوان رودکی و ابونواس بپردازیم.

واژگان کلیدی

رودکی، ابونواس، باده، خمیره، ساقی، جام.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۸/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۸/۲۸
نشانی پست الکترونیک نویسنده: reza_najjarian@yahoo.com

۱- خمیره سرایی

خمیریات یه شعرهایی گفته می شود که در آن از موضوعاتی چون می، ساقی، ساغر، مینا، جام، سبو، میکده و پیر می فروش، محتسب، صبحی، توبه از می و... گفتگو می شود. در این اشعار می با نام های گوناگون ذکر می شود: شراب، باده، مُل، نپید، آب انگور، خمر، مدام، مدامه، عقار، اسفند، خندریس، قهوه، بکماز، راح، چرخ، اویژه، بلبلی، طلا، طلّه، شمول، راهنه، رهیق، رهیق، قرقف، شمله، دختر رز، دختر تاک، دخت خم، نوشدارو، شاهدارو، عیسی نه ماهه، تریاق، جوهری، چراغ مغان، خاتون خم، پردگی رز، اشک تلخ، انوشه، صهبا، بنت العنب، ابوالمهناء، بنت الکرّم، ابومطرب، ابوالسمح، مجاج العنب، رأف، سلافه، سویق، بتع، جریاله و... (دهخدا، ۱۳۷۲، ذیل خمیریات).

شعر خمیری در آغاز تنها به وصف مادی و حسی و لذت های دنیوی می پرداخت. «اعشی» امام این فن بود و پس از او عدی بن زید العبادی و عمرو بن کلثوم و طرفه بن العبد و بعد از جاهلیت و علی رغم درخشش اسلام و تحریم خمر، ابو محجن ثقفی، یزید بن معاویه، ولید بن یزید، اخطل تغلبی و صریع الغوانی به وصف آن پرداختند (حاوی، ۱۴۱۷، ۷۹).

شاهکار رودکی در خمیریات قصیده معروف «مادر می» است. مضمون بدیع برای شعرای بعد از او در این قصیده، تفصیل رسیدن انگور در خزان، چیدن آن، نهادن در خم و می ساختن است. اما ابونواس علاوه بر توصیف خود شراب و تاثیرات آن در جسم و جان، سخن را به وصف تاک و تاکستان می کشاند و از شیوه ساختن آن حکایت می کند و از میکده ها و آداب و رسوم آنجا و ساغریایی که گاه منقش به نقش های ایرانی هستند و خمّاران و ساقیان و ندیمان و مطربان، تصویرهای زیبا می آورد.

در این مقاله صرفاً به بررسی خمر و خمیره سرایی از نگاه رودکی و ابونواس پرداخته می شود، با علم و اعتقاد به منع و تحریم خمر که به دلایل گوناگون در کتاب، سنت و اجماع ذکر شده و حرام بودن خمر که در ضمن آیات قرآن کریم بیان شده است. (۷/نحل، ۲۱۹/بقره، ۴۳/نساء و ۹۰/مائده).

ما در این مقاله برآنیم که با تکیه بر صور خیال، به خصوص تشبیه، نکات تازه ای پیرامون مقایسه فن شعر خمري رودکی و ابونواس تبیین کنیم.

۲- وصف شراب

۲-۱- رنگ

رودکی از یار می خواهد که اثر رنگ می و تری آن را از لب بزدايد:

ای طرفه خوبان من ای شهرة ری

لب را به سپید رگ بکن پاک از می (رودکی: ۱۲۴)

مشبه به خمر در دیوان این دو شاعر از لحاظ رنگ سرخ موارد زیر است:

الف- عقیق یمانی و نگین بدخشان:

چند از او سرخ چون عقیق یمانی

چند از او لعل چون نگین بدخشان (رودکی: ۹۹)

ابو نواس هم جوهر می را چون عقیق و بهتر از آن می داند:

واستخرج الخمر من مزلها و لونها کالعقیق او اصبح (دیوان ابونواس، ۱۰۹)

ب- یاقوت در ید بیضا:

ور به بلور اندرون بینی گویی

گوهر سرخ است به کف موسی عمران (رودکی: ۹۹)

ج- یاقوت :

وحمرء کالیاقوت بت أشجها

وَ کادتْ بکفی فی الزُّجاجةِ أَنْ تَدْمَى (غنیمی هلال، بی تا، ۱۷۴)

فالخمرُ یاقوتةٌ و الکأسُ لؤلؤةٌ

من کفّ جاریة ممشوقة القدّ (دیوان ابونواس: ۲۶۷)

نابسوده دو دست رنگین کرد

ناچشیده به تارک اندر تاخت (رودکی: ۷۰)

د- لعل:

می لعل پیش آر و پیش من آی

به یکدست جام و به یک دست چنگ (رودکی: ۹۵)

ه- ارغوان: مورد به جای سوسن آید باز

می به جای ارغوان آمد (رودکی: ۷۸)

و- گل: لَا تَبْكِ لَيْلِي وَ لَا تَطْرَبِ اِلَي هِنْدِ

وَ اشْرَبْ عَلَي الْوَرْدِ مِنْ حَمْرَاءِ كَالْوَرْدِ (حاوی، ۱۴۱۷، ۳۱۶)

سماق و باده گلگون و لعبتان چوماه

اگر فرشته ببیند در او فتد در چاه (رودکی: ۱۰۸)

ز- چشم خروس:

لئن هجرتك بعد الوصل اروی فلم تهجرک صافیه عقار

فخذها من بنات الكرم صرفاً كعين الديك يعلوها احمرأ

(غنیمی هلال، بی تا، ص ۱۷۴)

باده در شعر ابونواس می تواند رمزی برای جستجوی جامعه ای باشد که از آن دور شده است یا رمز مادرش جلبان (شاخه گل) باشد. زیرا مادرش به جهت فقر به غلامی از ثقیف شیر می داد تا امرار معاش کند و بدیهی است که حسن بن هانی در جستجوی حق خود باشد (عبده بدوی، ۲۰۰۰، م، ۳۶)

ح- خون تاك: كَأْسًا إِذَا أَنْحَدَرَتْ فِي حَلْقِي شَارِبَهَا

أَجْدَتْهُ حُمْرَتَهَا فِي الْعَيْنِ وَالْحَدَّ (ديوان ابونواس: ۲۶۷)

مشبه به خمر در شعر این دو شاعر از لحاظ رنگ زرد یا تلون موارد زیر است:

الف- لباس های رنگین زن: كَانَتْ مَنْظَرَهَا وَالْمَاءُ يَقْرَعُهَا

ديباحُ غَانِيَةٌ أَوْ رَقْمٌ وَشَاءَ (العشماوی، ۱۹۸۰، ۲۱۹)

ب- دینار: تری کأسها عند المزاج كانها

نثرت عليها حلبي رأس عروس (العشماوی، ۱۹۸۰، ۲۲۳)

رودکی هم می سرايد:

تاك رز بینی شده دینار گون پرنیان سبز او زنگار گون (ر: ۱۶۶)

ج- طلا: كان للذهب المذوب بكأسها

بحرا يجيش بأعين الحيتان (فروخ، ۱۴۰۸، ۲۴۵)

«گویی ساغر آن دریایی از زر گداخته است که چشمان ماهیان بر سر آورده»

۲-۲- بو

ابونواس خمر را ریحانه الکأس می خواند؛ زیرا بیش از آنکه جسم را زنده کند، روح را زنده سازد:

كَأْسٌ مِنَ الرَّاحِ الْعَتِيقِ بُرِيحُهَا

قَبْلَ الْمَذَاقَةِ فِي الرَّؤُوسِ تَسْوَرٌ (شفیعی، ۱۳۸۳، ۳۵۱)

زان می که گر سرشکی زان چکد به نیل

صد سال مست باشد از بوی او پلنگ (رودکی: ۹۵)

رودکی خمر را به گل سرخ و مشک و عنبر در بوی خوش مانند می کند:

ورش ببویی گمان بری که گل سرخ

بوی بدو داد و مشک و عنبر با بان (رودکی: ۹۹)

این مبالغه ها را ابونواس هم دارد:

لَا تَحْفَلْنَ بِقَوْلِ الزَّاجِرِ اللَّاحِي

وَأَشْرَبَ عَلَى الْوَرْدِ مِنْ مَشْمُولَةِ الرَّاحِ (دیوان ابونواس، ص ۱۵۴)

۲-۳- طعم

می از نظر عبیدالخمر، ابونواس، لذیذ است. او خمر را سببی می داند که ذوب شده است:

الْخمر تَفَاحٌ جَرَى ذَائِبًا كَذَلِكَ التَّفَاحُ خَمْرٌ جَمَدٌ (فروخ، ۱۴۰۸، ۱۴۶)

سوزش می در دهان چون سوزش دانه فلفل است. هرچه عمرش بیشتر باشد، تندی آن بیشتر گردد و بدین خاطر دلپسته شراب کهن است.:

فَمَا الطَّيْشُ إِلَّا أَنْ تَرَانِي صَاحِبًا

وَمَا الْعَيْشُ إِلَّا أَنْ أَلِدَ، فَأَشْكِرًا (دیوان ابونواس، ص ۱۷۵)

رودکی هم زمان طرب و لهو را زمان باده گساری می داند:

ساقی! تو بده باده و مطرب تو بزن رود

تا می خورم که وقت طرب ماست (رودکی، ۱۳۸۲، ۷۲)

۲-۴- صاف بودن

مشبه به خمردر تمام و صاف بودن موارد زیر است:

الف- یاقوت سرخ و مرجان :

چون بنشیند تمام و صافی گردد

گونه یاقوت سرخ گیرد و مرجان (رودکی: ۹۹)

ب- اشک چشم:

كَأَنَّهَا دَمْعَةٌ مِنْ عَيْنِ غَانِيَةٍ

مرهء رَقْرَقَهَا ذَكَرَ الْمُصِيبَاتِ (العشماوی، ۱۹۸۰، ص ۲۲۲)

كَرْحِيَّةٌ كَصَفَاءِ دَمْعِ مَشْوُوقَةٍ

مرهء تَرَعَّبُ فِي سَوَادِ الْإِثْمَدِ (العشماوی، ۱۹۸۰، ص ۲۲۳)

رودکی در مرثیه ابوالحسن مرادی می سراید:

صاف بد آمیخته با درد می

بر سر خم رفت و جدا شد ز درد (رودکی: ۷۷)

۲-۵- لطافت باده

الف - آب: باده ابونواس لطیف و رقیق تر از آب است. او شراب را عَرَضَ

نمی داند؛ بلکه باور دارد که جوهر و روح است (دیوان ابونواس: ۳۳).

رَقَّتْ عَنِ الْمَاءِ حَتَّى مَا يُلَائِمُهَا

لَطَافَةٌ وَ جَفَا عَنْ شَكْلِهَا الْمَاءُ (دیوان ابونواس: ۵۲)

ب- عنقا: پرنده ای وهمی و خرافی است که به چشم دیده نمی شود:

كَأَنَّهَا حِينَ تَمْطُو فِي أَعْتَتِهَا مِنْ اللَّطَافَةِ فِي الْاَوْهَامِ عَنَقَاءُ

(دیوان ابونواس: ۲۱۶)

ج- وصف ناپذیر: باده اجل از وصف است؛ زیرا رقیق و پنهان است:

جَلَّتْ عَنِ الْوَصْفِ حَتَّى مَا يُطَالِبُهَا وَهَمٌّ فَتَخَلَّفُهَا فِي الْوَصْفِ اسْمَاءُ

تَقَسَّمَتْهَا ظُنُونُ الْفِكْرِ إِذَا خَفِيَتْ كَمَا تَقَسَّمَتْ الْأَدْيَانُ آرَاءُ

(العشماوی، ۱۹۸۰، ص ۲۱۷)

از اصطلاحات متکلمان لفظ «کمون» است که عقیده معتزله است. قائلند که خدا همه موجودات را یک دفعه آفریده، سپس بعضی را در بعضی مخفی نموده است. ابونواس خمر را پنهان و مخفی می داند که وقتی وصف می شود، تنها با حس درک می گردد (العشماوی، ۱۹۸۰، ص ۱۷۵).

د- آفتاب:

اکل الدهر ما تجسّم منها و تبقى لبابها مکنونها
فاذا ما اجتليتها فهباء منع الكف ما تبيح العیونا

(حنافاخوری، ۱۳۶۸، ۳۱۱)

ح- روح خالص: ابونواس می گوید: خمر عقده زبان را باز می کند؛ گویا روح خالص است و جسمی ندارد:

لأنّی عالمٌ أنّ سوفَ تنأی مسافةٌ بینَ جسمانی و روحی

(العشماوی، ۱۹۸۰، ص ۲۲۸)

«زیرا من می دانم که به زودی میان جسم و جانم فاصله می افتد.»

و- دوری گوش از سخن زشت: ابونواس دوری خمر از ناخالصی را به دوری گوش از کلام زشت مانند می کند:

لا غلیظ تنبو الطیبعه عنه نبوه السمع عن شیع الکلام
بنت عشر صفت ورقت فلو صبت علی اللیل راح کل ظلام

(دیوان ابونواس، ۱۸۰)

رودکی خالص شدن خمر را مشروط به حبس دانه های انگور در خم می داند:

چون بسیاری به حبس بچه او را هفت شبا روز خیره ماند حیران
باز چو آید به هوش و حال ببیند جوش بر آرد بنالد از دل سوزان
گاه زبر زیر گردد از غم و گه باز زیر زبر هم چنان زانده جوشان

(دیوان رودکی، ص ۹۲)

۲-۶- تابندگی و نور: مشبه به خمر در تابندگی تصاویر زیر است:

الف- ابر بهمن: نبیذ روشن چو ابر بهمن به نزد گلشن چرا نباری (ر: ۱۱۲)

ب- خورشید:

آن گه اگر نیم شب درش بگشایی

چشمه خورشید را ببینی تابان (رودکی: ۹۹)

فَجَاءَتْ بِهَا كَالشَّمْسِ يَحْكِي شِعَاعُهَا

شِعَاعَ الثَّرِيَا فِي الزَّجَاجِ لَهَا حُسْنًا (دیوان ابونواس: ۲۵۰)

حِيرِيَّةٌ، كَشِعَاعِ الشَّمْسِ، صَافِيَّةٌ

يَحِيْطُ بِالكَّاسِ مِنْ لِأَنَّهَا شُعْلُ (فروخ، ۱۴۰۸، ۳۰۶)

ج- جمال عروس:

و ضيأؤها في الليلة الظلماء (العشماوی، ۱۹۸۰، ص ۲۱۹)

د- ستاره در شب تاریک:

يَقْبَلُ فِي دَاجٍ مِنَ اللَّيْلِ كَوَكْبًا (دیوان ابونواس: ۲۲۰)

ه- رباینده نور چشم:

بِالماءِ اجْتَلَيْتَ فِي لَوْنِهَا الجَالِي (العشماوی، ۲۲۲: ۱۹۸۰)

مرد حرس کفک هاش پاک بگیرد تا بشود تیرگیش و گردد رخشان

و- ماه کامل (ر: ۱۷۷).

ز- آتش که چون به ساغر ریخته شود، گویی چراغی فروزان است یا ستاره ای

درخشان یا آفتابی سوزان:

أَذَكِي سِرَاجًا وَ سَاقِي القَوْمِ يَمْرُجُهَا

فَلَا حَ فِي البَيْتِ كَالْمَصْبَاحِ (دیوان ابونواس: ۱۵۰)

نیز گویا در میان جامی از آتش است:

لَمَّا أَخَذْنَا بِهَا الصَّبَاءَ صَافِيَّةٌ كَانَتْهَا النَّارُ وَسَطَ الكَّاسِ تَتَّقِدُ (حاوی، ۱۴۱۷، ۲۶۷)

شاعری آرایه تجاهل عارف نمی داند آیا شراب، آتش است یا آتش، شراب:

كِدْنَا عَلَى عَلَمِنَاوَالشُّكِّ نَسْأَلُهُ أَرَاخُنَا نَارُنَا أَمْ نَارُنَا الرَّاحُ (غنیمی، بی تا، ۱۸۱)

ح - سپیده در تاریکی:

فَعَلَّتْ فِي البَيْتِ إِذَا مُرَجَّتْ

مَثَلُ فَعَلَ الصُّبْحِ فِي الظُّلْمِ (دیوان ابونواس: ۲۲۹)

ط- هم‌رنگِ جمالِ مغیجگان: کأنها هذاک فی حُسنه

او وجهه عباس اذا شیت (دیوان ابونواس: ۱۷۷)

۲-۷- حباب های باده:

مشبه به حبابهای روی باده جام موارد زیر است:

الف- سنگریزه های مروارید بر زمینی طلایی:

کأن کُبری و صُغری من فَوَاقِعِها

حَصْبَاءُ عَلٰی اَرْضٍ مِنَ الذَّهَبِ (شفیعی، ۱۳۸۳، ۳۵۳)

ب- زر گداخته یا دریایی که چشمان ماهیان بر سر آورده است

(حنافاخوری، ۱۳۶۸، ۳۱۰).

ج- دانه های مروارید بر روی پارچه قرمز رنگ:

کأنها بزلالِ المُنَنِ اذا مُرِجَت

شُبَاكُ دُرٌّ عَلٰی دِیَاجِ یَاقوتِ (حای، ۱۴۱۷، ۲۴۲)

د- مروارید در دستبند:

کأن حبابِ الماءِ حینَ یَشْجُها

لآلی عَقْدِ فی دَمَالِجِ اَوْ حَجَلِ (دیوان ابونواس: ۳۳۰)

و- فرزندان بابک: چون شراب را در جام می ریزی؛ گویی فرزندان بابک

سپاهیانی هستند که در قعر دریا غرق می شوند:

علی تماثیل بنی بابک محترف ما بینهم خندق

کانهم و الخمر من فوقهم کتائب فی لُجَّةِ تَغْرُقِ (دیوان ابونواس، ۱۵۶)

۳- تقدیس خمر

ابونواس خمر را می ستود و آن را تقدیس می کرد (طه حسین، ۱۹۸۰، ص

۸۶). در نگاه او شعر خمیری مدح خمرنیست، بلکه به منزله دعای خمر است و

می گوید: «خمر را به خاطر نعمت هایش بستای و آن را با بهترین نام ها بخوان».

اِنَّ عَلٰی الخَمْرِ بِالْاِنَّها وَ سَمَّها احسنَ اَسْمائِها (دیوان ابونواس: ۵۳)

گویا شاعر به سبب تحریم خمر توسط مذاهب، ترجیح می دهد خمر را با نامی دیگر بخواند. محلّ خمر را محلّ عبادت می داند و جشن آن را جشن مذهبی (ادونیس، ۱۳۷۶، ص ۵۲). رودکی نیز چنین دارد:

یکی بزم خرم بیاراستند می و رود و رامشگران خواستند (رودکی: ۱۷۳)

الف- ابونواس دختر رز را بزرگزاده ای می داند که باید از همنشینی با خوارمایگان دور باشد. از این رو، تنها پاکان و بزرگ زادگان را به خلوت خویش راه می دهد (ادونیس، ۱۳۷۶، ص ۴۲):

أَجَلٌ عَنِ اللَّيْمِ الْكَاسِ حَتَّى	كَانَ الْخَمْرَ تَقْصُرُ مِنْ عِظَامِ
وَأَسْقِيهَا مِنَ الْفِتْيَانِ مِثْلِي	فَتَخْتَالُ الْكَرِيمَةَ بِالْكَرَامِ
وَالْخَمْرُ قَدْ يَشْرِبُهَا مَعْشَرٌ	لَيْسُوا إِذَا عُذُّوا بِأَكْفَائِهَا

(العشماوی، ۱۹۸۰، ص ۲۱۵)

خمر پناهگاهی است در برابر اندیشه ها و افکار دردناک؛ به همین سبب آن را نعمتی می داند که بر انسان لثیم باید حرام کرد. او با لهجه ای مسخره کننده وبی پروا می گوید:

لَا تُمْكِنُنِي مِنَ الْعَرِيدِ يَشْرِبُنِي	وَلَا اللَّيْمِ الَّذِي إِن شِئِنِي قَطْبًا
وَلَا السَّقَالِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ وَلَا	غِرَّ الشَّبَابِ وَلَا مَنْ يَجْهَلُ الْأَدْبَا
وَلَا الْارَاذِلِ، أَلَا مَنْ يُوقِرُنِي	مِنَ السَّقَاةِ وَلَكِنْ اسْقِنِي الْعَرَبَا

(حاوی، ۱۴۱۷، ص ۲۸۲)

رودکی می گوید:

اگر این می به ابر اندر به چنگال عقابستی

از آن تا ناکسان هرگز نخوردندی صوابستی (رودکی: ۱۱۰)

خوش آن نیبذ غارچی با دوستان یکدله

گیتی به آرام اندرون مجلس به بانگ و ولوله (رودکی: ۱۴۸)

در روزگار گذشته مردم به ماه مبارک احترام خاص می گذاشتند و در آن ماه

فقط به تسبیح و تهلیل و نماز می پرداختند و با آمدن عید فطر گویا دوباره

می خوارگی را از سر می گرفتند. از این بیت رودکی هم روزه داری و تسبیح و نماز تراویح را می توان فهمید:

شد روزه و تسبیح و تراویح به یک جای عید آمد و آمد می و معشوق و ملاهی
(رودکی: ۱۱۵)

ب- محبوب: با زبان راز با او مناجات می کند:

تَجْمَعُ عَيْنِي وَعَيْنَهَا لَعْنَةٌ مُخَالَفٌ لِفَظِهَا لِمَعْنَاهَا (العشماوی، ۱۴۱۷، ص ۲۲۶)

ج- شیر مادر: شراب ابونواس حکم شیر مادر را دارد که از آن جدا نمی شود و تا وقت مرگ غذای روزمره اوست:

أَنَا ابْنُ الْخَمْرِ مَالِي عَنْ غِذَائِهَا إِلَى وَقْتِ الْمَنِيَةِ مِنْ فَطَامٍ (دیوان ابونواس: ۲۴۰)
قَطْرُ بُلٍّ مَرْبَعِي وَلِي بَقْرِي أَلْ كَرِخٍ مَصِيفٌ وَأُمِّي الْعَنْبُ
تُرْضِعُنِي دَرَّهَا وَتَلْحَفُنِي لَظْلَهَا وَالْهَجِيرُ يَلْتَهَبُ (العشماوی، ۲۱۴، ۱۴۱۷)

از نظر ابونواس مادر خمر تاک است و پدرش آب؛ بنابراین، مجوسی است؛ زیرا مجوس آتش را می پرستند و خمر دوست ندارد که با آتش پخته شود:

رحيقا ابوها الماء والكرم امها وحاضنها حر الهجير اذا يحمي (فروخ، ۱۵۳، ۱۴۰۸)

د- جلال خمر: ابونواس دوستان خود را سفارش می کند که قبرش را فقط در قطریل قرار دهند؛ آنجا که معروف به شراب خوب است. نیز او را در میان عصاره های انگور دفن کنند تا صدای خرد شدن آنها را بشنود:

خَلِيلِيَّ بِاللَّهِ لَأَ تَحْفِرَا لِي الْقَبْرَ إِلَّا بِقَطْرِ بُلٍّ
خَلَالَ الْمَعَاصِرِ بَيْنَ الْكُرُومِ وَكَأَنَّ دَنِيَانِي مِنَ السَّبِيلِ
لَعَلِّي أَسْمَعُ فِي حُفْرَتِي إِذَا عُصِرَتْ ضَجَّةُ الْأَرْجُلِ (دیوان ابونواس: ۲۳۰)

رودکی می گوید:

اگر می نیستی یکسر همه دل ها خرابستی

اگر در کالبد جان را ندیدیستی شرابستی (رودکی: ۱۱۰)

ه- شرافت و آزادگی:

می آرد شرف مردمی پدید آزاده نژاد از درم خرید

می آزاده پدید آرد از بد اصل فراوان هنرست اندرین نپید (رودکی: ۸۴)
فَإِنَّ الْكَرْمَ مِنْ كَرَمٍ وَجُودٍ وَمَاءُ الْكَرْمِ لِلرَّجُلِ الْكَرِيمِ (فروخ، ۱۴۰۸، ۳۴۵)

و- ارزانی در عین گرانی:

نیبذ روشن و دیدار خوب و روی لطیف

اگر گران بد زی من ارزان بود (رودکی: ۸۳)

ز- بکر: سَلِيلَةُ كَرْمٍ لَمْ يَفْضْ خَتَامُهَا

وَلَمْ يَلْتَدِغْهَا فِي بُطُونِ الْمَرَاجِلِ (غنیمی، بی تا، ص ۱۷۵)

بر خمر ابونواس پرده ای از غبار و تار عنکبوت در خمره افتاده است که دلالت بر بکر بودن آن دارد:

فاسقنی البکر التي اختمرت بخمار الشيب في الرحم (فروخ، ۱۴۰۸، ۱۵۴)

۴- قوت تأثیر خمر

خمر نیروی تغییر و تبدیل دارد و به شاربین آن قدرت می دهد:

دَارَتْ عَلَيَّ فَتِيَّةٌ دَانَ الزَّمَانَ لَهُمْ

فَمَا يُصِيبُهُمْ إِلَّا بِمَا شَاءُوا (دیوان ابونواس، ص ۳۳)

ابو نواس نظریه مرجئه را دارد. او قدری است و اعتقاد دارد که می تواند خود تقدیرش را تغییر دهد (حاوی، ۱۴۱۷، ص ۲۲۶). رودکی هم می را گشاینده دژ محکم و تغییر دهنده حال بخیل می شمرد:

بسا حصن بلندا که می گشاد

بسا کره نو زین که بشکنید

بسا دون بخیل که می بخورد

کریمی به جهان در پراکنید

(رودکی: ۸۵)

آهو به دشت اگر بخورد قطره ای از او

غرنده شیر گردد و نیوشد از پلنگ

(رودکی: ۹۵)

این ابیات یادآور گیاه هوم است که در اوستا هثوم ودر سانسکریت سوما

است. شیره اش سرشار از نیرو و لبریز از انرژی است. (رضی، ۱۳۸۲، ص ۱۶۵).

صَفْرَاءُ، لَأَتَنْزِلُ الْأَحْزَانَ سَاحَتَهَا لَوْ مَسَّهَا حَجْرٌ، مَسَّتْهُ سَرَاءُ (فروخ، ۱۴۰۸، ص ۹)

سماع و باده گلگون و لعبتان چو ماه اگر فرشته ببیند در اوفند در چاه

(دیوان رودکی، ۱۳۸۲، ۴۸۱)

الف- سلامت و زیبایی در می:

لَا تَلْمَنِي عَلَى الَّتِي فَتَنَّتَنِي وَ ارْتَمَى الْقَيْحَ غَيْرَ قَيْحٍ

قهوة تتركك الصحيح سقيما

و تُعِيرُ السَّقِيمَ ثَوْبَ الصَّحِيحِ (دیوان ابونواس، ص ۲۲۹)

ب- گرفتن روح می با نوشیدن آن:

مَازَلْتُ اسْتَلَّ رُوحَ الدَّنِّ فِي لَطْفٍ وَأَسْتَقَى دَمَهُ مِنْ جَوْفِ مَجْرُوحِي

حَتَّى انْتَهَيْتَ وَ لِي رُوحَانِ فِي جَسَدِ وَالدَّنُّ مُنْطَرِحًا جِسْمًا بِالرُّوحِ

(العشماوی، ۱۹۸۰، ص ۲۲۵)

ج- واله و شیدا شدن:

گویا ابونواس از تقید زمان آزاد شده است؛ لذا جمعه را شنبه می بیند و

شب را روز:

تتركك المرأة اذا ما ذاقها يرخي الازارا

و يرى الجمعة كالسبت و كالليل النهارا (العشماوی، ۱۹۸۰، ص ۲۲۶)

د- دارای روح مودت و الفت:

ها تا بمثل الراح معرفة بلطافة التأليف و الوؤد (العشماوی، ۱۹۸۰، ص ۲۲۶)

ه- خماری:

حرارت خمر و شدت فعل آن با نفوس و قوت تأثیر در عقل و نفس و جسد

متفاوت است:

گاه به صاحبش مثل وحشی درنده حمله می کند، اما آن را نمی درد؛ بلکه

در چشمش چرت ایجاد می کند:

صفراء تفترس النفوس فلا تری منها بهن سوي السنات جراحا (دیوان

ابونواس، ص ۲۰۸)

وقتی در جام ریخته شود، بر خرد ناظر چیره شود و چشم او به حالت خماری می رود:

فَارَسَلْتُ مِنْ فَمِ الْإِبْرِيْقِ صَافِيَةً كَأَنَّمَا أَخَذَهَا بِالْعَيْنِ إِغْفَاءً (دیوان ابونواس: ۳۲)

رود کی هم این مضمون را دارد:

به پاکی گویی اندر جام مانند گلابستی

به خوشی گویی اندر دیده بی خواب خوابستی (دیوان رودکی: ۱۱۰)

و- از شدت حرارت، کف دست آتش می گیرد و جهانی است که چشم

انتهای آن را نمی بیند:

تَلْتَهَبُ الْكَفُّ مِنْ تَلْهَبِهَا وَ تَحْسُرُ الْعَيْنُ أَنْ تَقْصَاَهَا (دیوان، ص ۹۲۴)

ز: جاری شدن در مفاصل:

فَتَمَشَّتْ فِي مَفَاصِلِهِمْ كَتَمَشَّتِ الْبُرَّةُ فِي السَّقَمِ (حاوی، ۱۴۱۷، ۲۲۹)

ابونواس دغدغه حاصل در بدن در اثر خمر را به حرکت خزنده در میان

استخوان مانند می کند:

جفا الماء عنها في المزاج لانها

خیال لها بين العظام ديب (دیوان ابونواس: ۸۵)

ح- آرزوهای دور و دراز:

خمر کرخی، ثقل زمان را تخفیف می دهد و جان را شاد می کند:

كَرْخِيَةٌ تَتْرَكُ الطَّوِيلَ مِنَ الْعَيْشِ قَصِيرًا وَ تَبْسُطُ الْأَمَلَا (دیوان ابونواس، ص

۶۹۷)

ط- آزادی روح از بدن:

دَعِذَا عَدِمْتُكَ وَ اشْرَبْتُهَا مُعْتَقَةً صَفْرَاءَ تَفْرُقُ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ (دیوان

ابونواس، ص ۲۷۹)

این تعبیر فلاسفه است که نفوس از هم جدایند، با این اعتقاد که ارواح آسمانی

از ماده جدایند.

ی- زایل کننده اندوه :

مِنْ قَهْوَةٍ تَذْهَبُ الْهَمُّومَ فَلَا

تُرْهَبُ فِيهَا الْمَلَامَ وَالْعَدْلَا (ديوان ابونواس، ص ۶۹۷)

تا بشکني سپاه غمان بر دل آن به که می بیاری و بگماری (رودکی: ۱۱۲)

نَعْمَ سِلَاحُ الْفَتَى الْمُدَامُ إِذَا

سَاوَرَهُ الْهَمُّ، أَمْ بِهِ جَمَعَا (فروخ، ۱۴۰۸، ۱۰۰)

وانکه به شادی یکی قدح بخورد زوی

رنج نبیند از آن فراز و نه احزان (رودکی: ۹۹)

كُلِّ مَا كَانَ خِلَافًا لَشَرَابِ الصَّالِحِينَ

واصر فيها عن بخيل دان بالامساک دینا (ديوان ابونواس، ۲۳۶)

ابونواس بر این باور است که برای از بین بردن غم و درد و رنج‌ها، باید شب و

روز شراب نوشید؛ زیرا دواي همه غم هاست:

أَلْهَ بِالْبَيْضِ الْمَلِاحِ وَبَقِينَاتٍ وَرَاحٍ / لَا يَصُدُّكَ لَاحٍ هُوَ عَن سَكْرِكَ

صَاحٍ / لَيْسَ لِلْهَمِّ دَوَاءٌ كَاغْتَبَاقٍ وَاصْطَبَاحٍ / فَلَعْمَرِي مَا يَدَاوِي أَلْ هَمُّ بِالْمَاءِ

القراخ (فروخ، ۱۴۰۸، ۱۴۶)

۵- اصالت باده

خمر ابونواس فلسفی و صوفیانه است. او باده را دختر روزگار می نامد که با

وجود زمان به وجود آمده و در حجره اش متولد شده. پس زمان پدر اوست و در

آغاز خلقت خلق شده است:

كَانَ لَهَا الدَّهْرُ مِنْ أَبٍ خَلَقَا فِي حَجْرِهِ صَانَهَا وَرَبَّاهَا (ديوان ابونواس

ص ۹۲۵)

تُخَيَّرَتْ وَالنَّجُومُ وَقَفَتْ لَمْ يَتِمَّ كُنْ بِهَا الْمَدَارُ (ديوان ابونواس، ص ۳۵۷)

زمان طبق نظر فلاسفه از حرکت افلاک حاصل شده است (ابن قتیبه،

۱۹۰۲، ۶۸۳/۲). نزد ابونواس دیرینگی راهی به سوی صفا و رقت خمر است؛

آنچنان که با چشم دیده نمی شود:

مَازَالَ يَجْلُوهَا تَقَادِمَهَا حَتَّى عَدَّتْ رُوحًا بِلَا جِسْمٍ (ديوان ابونواس، ص ۲۲۵)

گاه قدّم خمر را به عهد آدم و نوح برمی گرداند و گاه به عهد عاد و ثمود:
 اسقینہا سلافةً سَبَقَتْ خَلْقَ آدَمَا (حاوی، ۱۴۱۷، ۲۶۱)
 از زبان خمر می گوید که زمان ذی القرنین و موسی را درک کرده است:
 سمعتُ بذی القرنین قبلَ خروجه

و ادركتُ موسی قبلَ صاحبه الخضر (دیوان ابونواس: ۱۹۴)
 از دیدگاه رودکی می ای سالخورده است که پنجاه جامه را کهن کرده باشد:
 با می چونین که سالخورده بود چند

جامه بکرده فراز پنجه خلقان (رودکی: ۹۹)
 هرچه عمر شراب بیشتر باشد، تندی آن بیشتر است و بدین خاطر ابونواس
 دلبسته شراب کهن است:

أکلَ الدَّهْرُ ما تَجَسَّمْ مِنْها وَ تَبَقَى لَها بِها مَکْونَا
 فاذا ما اجْتَلتَتْها فَهَبَاءٌ يَمْنَعُ الكَفَّ ما يُبِیحُ العُیونا (دیوان ابونواس، ص ۸۳۷)
 شاعر در این ابیات از غبار، ماده اولیه خلقت یعنی هیولی را قصد کرده است و
 به دنبال آن لطافت و رقت خمر و اختلاف آن با ماده را بیان می کند. ابونواس
 خمر را پیر می داند؛ اما پیوسته در رحم مادرش جنین است. بعد پیری به جوانی
 و صفا بر می گردد. بعد از کف کردن به سکون می رسد (جوانی خمر).
 رودکی هم این مضمون را بیان می کند:

باز به کردار اشتری که بود مست کفک بر آرد زخشم و زاید سلطان
 آخر کارام گیرد و نچخذ تیز درش کند استوار مرد نگهبان
 (دیوان رودکی: ۹۹)

باده ابونواس اگر زبان داشت، قصص گذشتگان را می گفت:

عَتَّقَتْ حَتَّى لو اتَّصَلَتْ بِلِسانِ ناطِقٍ وَ فَمَّ
 لَأَحْتَبُّ فِی القومِ ماثلَةً ثُمَّ قَصَّتْ قِصَّةَ الأَمَمِ (دیوان ابونواس، ص ۸۰۲)

۶- مجلس باده و لوازم آن

الف. جام شراب

- **قدح:** به ستاره مانند شده است:

سحابستی قدح گویی و می قطره سحابستی

طرب گویی که اندر دل دعای مستجابستی (دیوان رودکی: ۱۱۰)

فی کؤوس کائهن نجوم جاریات بُرُوجُها آیدینا (دیوان ابونواس: ۸۳۸)

ابونواس گاهی در جامی طلائی شراب می خورد که تصاویر فارسی دارد؛ از جمله تصویر خسرو که پیرامونش سوارانی کمان به دست برای صید گاو وحشی دیده می شوند:

تدار علینا الراح فی عسجدیه حبتها بانواع التصاویر فارس

قرارتها کسری و فی جنباتها مها تدریها بالقسی الفوارس

فللخمر ما زرت علیه جیوبها و للماء ما دارت علیه القلانس

(دیوان ابونواس، ۱۴۳)

- **زیغال:** قدح و پیاله بزرگ:

شکفت لاله تو زیغال بشکفان که همی

به دور لاله به کف بر نهاده به زیغال (دیوان رودکی: ۹۵)

- **کدو:** کوزه شراب و مجازا پیاله و ساغر (دهخدا، ۱۳۷۲، ذیل کدو):

لعل می راز درج خم برکش

در کدو نیمه کن به پیش من ار (دیوان رودکی: ۸۸)

- **دوستگانی:** پیاله و شرابی که با دوست خورند (دهخدا، ۱۳۷۲، ذیل دوستگانی):

کسی را چو من دوستگان می چه باید

که دل شاد دارد به هر دوستگانی (دیوان رودکی: ۱۱۴)

- **رطل:** پیمانه می فروشی به اندازه نیم من (دهخدا، ذیل رطل، ۱۳۷۲):

بودنی بود می بیار اکنون

رطل پر کن مگوی سخون (دیوان رودکی، ص ۱۸۲)

- **تکوک:** صراحی ای باشد از طلا و نقره یا چینی که به صورت جانوران

سازند. (دهخدا، ۱۳۷۲، ذیل تکوک):

خور به شادی روزگار نوبهار

می گسار اندر تکوک شاهوار (دیوان رودکی، ص ۱۶۲)

- **صراحی:** ابونواس باده را خورشیدی محبوس در صراحی می بیند:

مِنْ عَقَارٍ مَن رَأَاهَا قَالِ لِي

صِيدَتِ الشَّمْسُ لَنَا فِي بَاطِيهِ (دیوان ابونواس: ۸۵۰)

ابریق فارسی معرب آبریز به معنی صراحی در این شعر ابونواس به کار رفته :

قد بات یسقینی دریاچه سالت من الابریق فی الجام (دیوان ابونواس، ۳۲۹)

«همه شب مرا از می ای که از صراحی در جام روان بود، می گسارید.»

ب. ساقی:

ساقی از دیدگاه رودکی، بتی زیبا رو و غلامی پری رو است:

باده دهند بته بدیع ز خوبان بچه خاتون ترک و بچه خاقان

از کف ترکی سیاه چشم پری روی قامت چون سرو و زلفکانش چوگان

(دیوان رودکی: ۱۰۰)

اما ابونواس عشق مذکر دارد و ساقی او همچون ماه چشمانش زیباست، گویا

سحر هاروت از آن گرفته شده است:

يُدِيرُهَا قَمَرٌ فِي طَرْفِهِ حَوْرٌ كَأَنَّهَا اشْتَقَّ مِنْهُ سِحْرُ هَارُوتَ (حاوی، ۱۴۱۷، ص ۲۴۴)

ساقی ابونواس همچون غزالی کوچک است که بسیار به جاننش نزدیک است:

و غزال یدیرها بینان ناعمات یزیدها العسر لینا (فروخ، ۱۴۰۸، ۱۴۷)

گاهی ابونواس دارای دو مستی است؛ از چشم ساقی و از باده دستش:

تَسْقِيكَ مِنْ طَرْفِهَا خَمْرًا وَمِنْ يَدِهَا خَمْرًا فَمَا لَكَ مِنْ سُكْرَيْنِ مِنْ بُدٍّ

لِي نَشْوَتَانِ وَلِلنَّدْمَانِ وَاحِدَةٌ

شیءٌ خَصِصْتُ بِهِ مِنْ دُونِهِمْ وَحَدِي

(دیوان ابونواس: ۲۶۸)

ج- دن

خم بزرگ قاراندود که در زمین فرو می کردند (دهخدا، ۱۳۷۲، ذیل دن)

فَاسْتَوْحَشْتُمْ وَ بَكَتُمْ فِي الدَّنِّ قَائِلَةً

يَا أُمَّ وَيَحْكُ أَخْشَى النَّارَ وَاللَّهْبَا (غنيمي، بی تا:ص ۱۷۶)

د- مجلس

فِي رِيَاضِ رُبَيْعِيَّةٍ، بَكَّرَ النُّو
فَتَوَشَّتْ بِكُلِّ نُوْرٍ اِنْتِيقُ
فَتَرَى الشَّرْبَ كَالْاِهْلَةَ فِيهَا
و لَهْمٍ مِنْ جَنَاهُ اَذْرِيوْنِ
عُ عَلِيَا بِمُسْتَهْلِلِ الْغَمَامِ
مِنْ فُرَادِي نَبَاتُهُ وَ تَوَامِ
يَتَحَسُّوْنَ خُسْرُوِي الْمُدَامِ
وَضَعُوهُ مَوَاضِعَ الْاِقْلَامِ (فروخ، ۱۴۰۸، ۳۴۰)

رودکی هم مجلس باده را چنین توصیف می کند:

خسرو بر تخت پیشگاه بنشسته
ساخته کاری که کس نسازد چونان
از گل و از یاسمین و خیری الوان
شهره ریاحین و تخت های فراوان
شاه ملوک جهان، امیر خراسان
یک صف حران و پیر صالح دهقان
(دیوان رودکی: ۲۶۹)

ه- ادب منادمه (همدم و هم پیاله)

ابونواس برای جام و همنشینان باده پنج حق قایل است: وقار، مسامحه، دوری از فخر فروشی، اختصار کلام، گذشت لغزش ها. (حاوی، ۱۴۱۷، ۲۷۴) از نظر ابونواس خمر میان همنشینان اخوت و برادری ایجاد می کند:

فَاذًا اَكْثَرْتُ فِيهَا الْمَاءَ زَادَتْكَ خَمَارًا (حاوی، ۱۴۱۷، ص ۲۷۳)

۷- اغتنام فرصت

غالب شاعران خمريه سرا به اغتنام فرصت فرا می خوانند و آن را مایه شفاي هم و غم می دانند. رودکی از ویرانی زندگی و تحیر مرگ می گوید. ما در دنیا خوشیم و بعد از آن هم آسوده؛ اما تو بدون یار در خاکی و کسی که بمیرد دوباره زنده نخواهد شد:

ما همه خوش خوردیم و خوش خسیم
نه چنان خفته ای که بر خیزی
تو در آن گور تنگ تنهایی
نه چنان رفته ای که باز آیی
(دیوان رودکی، ۱۷۸)

ابونواس می سراید:

بَادِرُ شَبَابِكَ قَبْلَ الشَّيْبِ وَالْعَارِ

و حَتَّحِثِ الْكَأْسَ مِنْ بَكْرِ لِأَبِكَارِ (غنیمی، بی تا، ۱۷۲)

رودکی نیز به اغتنام فرصت فرا می خواند؛ اما پشت این بهره وری و غنیمت، حس غمین است که انقلاب لحظات سرور را عمیقاً احساس می کند:

باد و ابراست این جهان فسوس

باده پیش آر هر چه باداباد (دیوان رودکی: ۷۴)

۸- نتیجه

توصیفات و تشبیهاتی که در دیوان رودکی و ابونواس به کار رفته است، در غالب موارد مشترک نیستند:

- ۱- مشبه به خمر در دیوان این دو شاعر از لحاظ رنگ سرخ، عقیق یمانی و نگین بدخشان، یاقوت در ید بیضا، خون تاک، چشم خروس و ... است.
- ۲- مشبه به خمر در تابندگی ابر بهمن، خورشید در برج حمل و حوت، خورشید محبوس در صراحی، خورشید غروب کننده در درون شارب است.
- ۳- حباب های باده در دیوان ابونواس به تصاویری تشبیه شده اند که در دیوان رودکی نیست.

۴- ابونواس در تقدیس خم آن را بزرگزاده دور شده از خوارمایگان، شیر مادر، شرافت و آزادگی، ارزانی در عین گرانی، زایل کننده اندوه می خواند.

کتابنامه

۱. قرآن کریم
۲. ابن قتیبه (۱۹۰۲ م.): الشعر و الشعراء، لیدن.
۳. ابونواس، حسن بن هانی (۱۴۲۲): دیوان، شرح سلیم خلیل قهوجی، بیروت.
۴. ادونیس (۱۳۷۶): پیشدرآمدی بر شعر عربی، ترجمه کاظم برگ

نیسی، تهران، انتشارات فکر روز.

۵. اعتمادمقدم، علیقلی (۲۵۳۵): آیین و رسم های ایرانیان باستان بر بنیاد شاهنامه فردوسی، وزارت فرهنگ و هنر.
۶. امامی، نصرالله (۱۳۸۴): استاد شاعران رودکی، نشر جامی.
۷. امین، سید محسن (۱۴۰۶): اعیان الشیعه، تحقیق حسن امین، بیروت، دارالمعارف.
۸. حاوی، ایلیا (۱۴۱۷): فن الشعر الخمری، بیروت-لبنان، دارالثقافه.
۹. دبیر سیاقی، محمد (۱۳۷۰): پیشاهنگان شعر فارسی، چاپ سوم، تهران، شرکت کتاب های جیبی.
۱۰. دهباشی، علی (۱۳۸۵): یاد یار مهربان، تهران، نشر صدای معاصر.
۱۱. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲): لغت نامه، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۲. رستگار، منصور (۱۳۸۰): انواع شعر فارسی، انتشارات نوید شیراز.
۱۳. رضی، هاشم (۱۳۸۲): آیین مغان، تهران، سخن.
۱۴. : دین و فرهنگ ایرانی، تهران، سخن.
۱۵. رودکی، ابو عبدالله (۱۳۸۲): دیوان، براساس نسخه سعید نفیسی، تهران، انتشارات نگاه.
۱۶. ریپکا، یان (۱۳۸۳): تاریخ ادبیات ایران، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات سخن.
۱۷. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۹ هـ): شعر بی دروغ، شعر بی نقاب، تهران، علمی، چاپ هشتم.
۱۸. شعار، جعفر (۱۳۷۸): دیوان شعر رودکی، تهران، نشر قطره.
۱۹. شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۳): صور خیال در شعر فارسی، چاپ نهم، تهران، آگاه.
۲۰. صفا، ذبیح الله (۱۳۷۱ ش): تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، چاپ پانزدهم، تهران، فردوس.

۲۱. طه حسین (۱۹۸۰): **حدیث الاربعاء**، بیروت، دارالکتاب.
۲۲. ضیف، شوقی (۱۹۶۶): **تاریخ الادب العربی**، قاهره، دارالمعارف.
۲۳. العاکوب، عیسی (۱۳۷۴): **تأثیر پند پارسی بر ادب عرب**، ترجمه عبدالله شریفی، تهران، انتشارات علمی.
۲۴. عبدالجلیل، ج. م. (۱۳۷۶): **تاریخ ادبیات عرب**، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، امیر کبیر.
۲۵. عبده بدوی (۲۰۰۰ م.): **دراسات فی النص الشعری**، قاهره، دار قباء.
۲۶. العیشماوی، محمد زکی (۱۹۸۰): **موقف الشعر من الفن و الحیاة**، دارالنهضة العربیه.
۲۷. غنیمی هلال، محمد (بی تا): **دراسات و نماذج**، قاهره، نهضة مصر.
۲۸. فاخوری، حنا (۱۳۶۸): **تاریخ ادبیات زبان عربی**، ترجمه آیتی، تهران، انتشارات طوس.
۲۹. فروخ، عمر (۱۹۹۷): **تاریخ الادب العربی**، ج ۲، دار العلم للملایین.
۳۰. (۱۴۰۸ هـ): **ابونواس**، بیروت، دارالکتاب العربی.
۳۱. فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۶۹): **سخن و سخنوران**، چاپ چهارم، تهران، انتشارات خوارزمی.
۳۲. محجوب، محمد جعفر (۱۳۴۵): **سبک خراسانی در شعر فارسی**، انتشارات فردوس.
۳۳. مهدوی دامغانی، احمد (۱۳۶۹): **هفتاد مقاله**، انتشارات اساطیر.
۳۴. میر صادقی، میمنت (۱۳۷۶): **واژه نامه هنر شاعری**، کتاب مهناز، تهران.
۳۵. نفیسی، سعید (۱۳۸۱): **محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی**، تهران، امیر کبیر.

SID



سرویس های ویژه



سرویس ترجمه تخصصی



کارگاه های آموزشی



بلاگ مرکز اطلاعات علمی



سامانه ویراستاری STES



فیلم های آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی



مقاله نویسی علوم انسانی



اصول تنظیم قراردادها



آموزش مهارت های کاربردی در تدوین و چاپ مقاله